

بسم الله الرحمن الرحيم

گرفتاری امریکا در جنگ با ایران و مواضع ننگین دولت‌های بی‌آبرو

(ترجمه)

زمانی که امریکا همراه با رژیم یهود در اواخر ماه فروری گذشته جنگ تازه‌ای را علیه ایران آغاز کرد، هدفش این بود که با یک جنگ کوتاه‌مدت، نظام ایران را وادار به تسلیم کند. هدف این بود که ایران از کشوری که صرفاً در مدار سیاست‌های امریکا حرکت می‌کند، به دولتی کاملاً تابع آن تبدیل شود؛ دولتی که منافع امریکا را تأمین کرده و در چارچوب برنامه‌هایش برای خاورمیانه گام بردارد. دست‌کم، امریکا در پی آن بود که نفوذ و بازوهای منطقه‌ای ایران را قطع کرده و توانایی‌های نظامی‌اش را که تهدیدی برای حضور امریکا و نیز برای رژیم یهود به شمار می‌رود، از میان بردارد.

با این حال، سرنگونی کامل نظام ایران در دستور کار امریکا نبود؛ زیرا خوب می‌داند که جایگزین مناسبی که اقتدار سیاسی کافی برای اداره ایران را داشته باشد وجود ندارد. در نتیجه، فروپاشی نظام در دولتی با بافت پیچیده قومی، ملی و مذهبی، می‌تواند به هرج‌ومرج گسترده و حتی تجزیه بینجامد؛ وضعیتی که نه به سود امریکا است و نه به نفع قدرت‌های بزرگ و دولت‌های همسایه ایران.

امریکا جنگ را با حملات ناگهانی و گسترده علیه رهبران ارشد نظام و فرماندهان نظامی آغاز کرد؛ حملاتی که حتی بالاترین مقام رهبری را نیز دربر گرفت. همچنین بخش بزرگی از توان دفاعی، موشکی، هوایی و دریایی ایران را هدف قرار داد، به این امید که این ضربه شدید باعث ایجاد شکاف در ساختار نظام و توان نظامی آن گردد، تا آنچه از آن باقی مانده است، برای جلوگیری از سقوط، به سوی مذاکرات شتاب کند و امریکا بتواند شرایط خود را بر آنان تحمیل نماید؛ شرایطی که به تسلیم وادارشان سازد، بدون آن‌که نظام به‌طور کامل سقوط کند.

اما برخلاف انتظار، ساختار نظامی ایران، با وجود تمام خساراتی که در ساختار رهبری و تجهیزات نظامی خود متحمل شد، توانست انسجام خود را حفظ کند و به مقاومت ادامه دهد. حتی با وجود از بین رفتن بسیاری از چهره‌های برجسته نظام سیاسی، این ساختار فرو نپاشید. در مقابل، لاف‌زنی‌های مکرر ترامپ مبنی بر این‌که همه‌چیز را نابود کرده و همه را کشته است، تا جایی که نمی‌داند با چه کسی در ایران گفتگو کند، باعث شد فرماندهان نظامی ایران گزینه‌ای جز روی آوردن به مقابله نظامی نداشته باشند؛ مقابله‌ای که نخست از روحیه انتقام‌جویی، دوم از تلاش برای پایداری و سوم از برنامه‌ریزی برای وارد کردن بیشترین آسیب به دشمن سرچشمه می‌گرفت.

ایران تنها به پاسخ نظامی بسنده نکرد، بلکه بُعد اقتصادی را نیز وارد میدان کرد؛ از جمله با هدف قرار دادن تأسیسات حیاتی در دولت‌های نفتی خلیج. مهم‌ترین و دردناک‌ترین اقدام، بستن تنگه هرمز بود که باعث افزایش قیمت انرژی در سراسر جهان، حتی در خود امریکا شد.

در نتیجه، امریکا و رژیم یهود خود را درگیر جنگی فرسایشی نظامی و اقتصادی کردند؛ جنگی که پیامد آن، فرسایش سیاسی برای ترامپ، دوره ریاست‌جمهوری‌اش و حزب جمهوری‌خواه او نیز می‌باشد. پس از آن‌که ترامپ به این بن‌بست پی برد، پیوسته از تمایل ایرانی‌ها برای مذاکره سخن گفت، در حالی که ایرانی‌ها این ادعا را رد کرده و آن را دروغ می‌خوانند. هرگاه او در وادار ساختن آنان به تسلیم و کشاندن‌شان به میز مذاکره ناکام می‌شود، تلاش می‌کند راه‌های تازه‌ای برای خروج از این بحران بیابد؛ راه‌هایی که بتواند پایان جنگ را اعلام کند، بدون آن‌که به‌عنوان بازنده ظاهر شود. اما تا اکنون چنین راهی نیافته است، به‌ویژه در حالی که پیمان ناتو، به‌خصوص دولت‌های اروپایی، او را تنها گذاشته‌اند.

در پی این بن‌بست، اکنون ترامپ تلاش می‌کند گشودن تنگه هرمز را به هدف اصلی جنگ خود تبدیل کند؛ به‌گونه‌ای که اگر در این امر موفق شود، بتواند خود را پیروز و پایان‌دهنده جنگ معرفی کند. در همین راستا، نیروهای نظامی امریکا ناگزیر شده‌اند برای تحقق این هدف، به اشغال برخی جزایر مهم ایران در نزدیکی تنگه و شاید حتی بخش‌هایی از سواحل ایران بیندیشند. به همین منظور، او شروع به اعزام و

تجمع نیروهای زمینی در منطقه کرده است. ترامپ اکنون به مردم آمریکا و جهان وعده می‌دهد که این عملیات زمینی بیش از چند هفته طول نخواهد کشید و به ماه‌ها زمان نیاز ندارد.

اما پرسش اینجاست: آیا این هدف به‌راستی قابل تحقق است؟ و اگر تحقق یابد، آیا پایان جنگ و بازگشایی تنگه را تضمین خواهد کرد؟

پاسخ این است که نه اشغال جزایر و برخی سواحل، هدفی تضمین‌شده است و نه در صورت تحقق، پایان جنگ و بازگشایی تنگه را تضمین می‌کند. جنگ زمینی می‌تواند دروازه‌ای از جهنم را به‌روی سربازان آمریکایی بگشاید؛ زیرا آنان در معرض آتش سنگین نیروهای ایرانی از فاصله نزدیک قرار خواهند گرفت، چه در هنگام تلاش برای اشغال و چه پس از آن. حتی اگر اشغال زمینی به‌طور احتمالی موفق شود، باز هم تضمینی برای باز شدن تنگه وجود ندارد؛ زیرا ایران همچنان قادر خواهد بود هر کشتی‌ای را که نخواهد از تنگه عبور کند، هدف قرار دهد. این توانایی وابسته به حضور ایران در دریا، جزایر یا حتی سواحل نزدیک نیست.

علاوه بر آن، ایران توان بیشتری برای هدف قرار دادن نیروهای آمریکایی مستقر در جزایر و خاک خود خواهد داشت. همچنان می‌تواند به پرتاب موشک‌ها و استفاده از طیاره‌های بی‌سرنشین خود برای هدف قرار دادن اهدافی که اکنون در دولت‌های خلیج و سرزمین‌های فلسطینی اشغالی می‌زند، ادامه دهد.

در نتیجه، راه‌حلی‌هایی که ترامپ اکنون به آن‌ها متوسل می‌شود، ممکن است چیزی جز یک بن‌بست تازه نباشد؛ بن‌بستی که گرفتاری نظامی، اقتصادی و سیاسی او را بیشتر می‌سازد.

ننگین‌ترین بخش این صحنه جنگ، موضع دولت‌های پیرامون ایران و فلسطین است. همان‌طور که در تهران مرتکب شد؛ زمانی که با عملیات «طوفان الاقصی» همراهی نکرد و از آن‌شان خالی نمود، در حالی که رژیم اشغالگر به لرزه درآمده بود، و تصمیم گرفت غزه را تنها بگذارد و به آن خیانت کند، بلکه حتی حزب خود در لبنان را نیز برای مدت دو سال، تحت عنوان «صبر استراتژیک» رها ساخت، امروز همین خیانت توسط دولت‌های منطقه تکرار می‌شود. دولت‌های چون پاکستان، ترکیه، عربستان، مصر، اردن و سوریه، در حالی که فرصتی تاریخی ناشی از گرفتاری آمریکا و رژیم یهود را پیش روی خود می‌بینند، چنین موضعی اتخاذ کرده‌اند.

در شرایطی که آمریکا و رژیم یهود، از شکست دادن یک دولت تنها که توان نظامی آن به اندازه پاکستان یا ترکیه هم نیست، ناتوان مانده‌اند؛ پس اگر این دولت‌ها به‌طور مشترک وارد یک جنگ شوند، چه خواهد شد؟ جنگی برای از میان برداشتن این رژیم نامشروع و بیرون راندن نفوذ آمریکا از منطقه.

اگر این حکام اندکی دین، غیرت، یا حتی نوعی زیرکی مبتنی بر منفعت‌طلبی می‌داشتند، این فرصت را بهترین زمان برای ثبت نام خود در فهرست قهرمانان با کمترین هزینه، می‌دانستند. اما حقیقت این است که آنان ترسو هستند و شایسته چنین افتخاری نیستند. آنان به خوبی می‌دانند که بسیار کوچک‌تر از آن‌اند که چنین نشانی را بر دوش بکشند؛ زیرا بر تخت‌های خود نشسته‌اند تا یاور «فرعون زمان» باشند و به‌عنوان اعضای یکی از آلوده‌ترین نظام‌های بین‌المللی تاریخ عمل کنند.

برخی به‌سرعت بر این سخنان اعتراض خواهند کرد و خواهند گفت: این جنگ، جنگ ایران است؛ دولتی که بارها به مردم منطقه خیانت کرده است، پس چرا دیگران باید همراه آن وارد جنگ شوند؟

پاسخ، بسیار روشن و بدون هیچ ملاحظه‌ای چنین است: این دیدگاه، دیدگاه کمی است که فراتر از نوک بینی خود را نمی‌بیند. جنگ با رژیم یهود برای آزادسازی سرزمین مبارک، ده‌ها سال پیش از این جنگ نیز یک واجب بوده است؛ از هفتاد و هشت سال پیش، یعنی از زمانی که یهود بخش اعظم فلسطین را غصب کردند.

افزون بر آن، این جنگ صرفاً جنگ امریکا علیه ایران نیست؛ بلکه مرحله‌ای از یک طرح بزرگ امریکایی علیه تمام منطقه است، برای تغییر چهره آن و به‌زیر کشیدن آن به نوعی از سلطه که پیش از این سابقه نداشته است.

همان‌گونه که امروز شایسته است حکام ایران از «صبر استراتژیک» خیانت‌بار خود در برابر غزه قربانی شده پشیمان شوند، این حکام ترسو نیز از موضع کنونی‌شان پشیمان خواهند شد، زمانی که نوبت به خودشان برسد. و در آن زمان، گفتن این‌که «روزی که گاو سفید خورده شد، من هم خورده شدم» هیچ سودی برای‌شان نخواهد داشت!

برگرفته از جریده الرأیة

مترجم: عبدالرحمن مستنصر